

مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) (علمی- پژوهشی)، شماره هجدهم-بهار و تابستان ۱۳۹۷

دکتر علی اوسط خانجانی^۱ (استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس، چالوس، ایران)

بررسی معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید (بررسی موردی)

چکیده

قرآن کریم در مقام نزول از علم الهی به عالم طبیعت به اقتضای زبان مخاطبان نخستین، در قالب تجلی به زبان عربی نازل شده، برخوردار از همه مختصات و تکنیک‌های ادبیات بشری است. یکی از آن مختصات که ویژه زبان عربی و از جمله امتیازات زبانی آن است، امکان توسعه معنای افعال مجرد از طریق انتقال به ابواب مزید است. افعال بکار رفته در ابواب مزید تقریباً یک‌دهم از مجموعه الفاظ قرآن کریم را به خود اختصاص داده، نقش برجسته و تعیین کننده‌ای در پیام‌رسانی و القاء معانی به مخاطبان دارد. مقاله حاضر پژوهشی نظری است که به روش تحلیلی-توصیفی در پاسخ به این پرسش سامان یافته است: افعال مزید به لحاظ معنایی کاربردی چه کارکردی در قرآن کریم دارد؟ پژوهشگر از رهگذر پردازش داده‌ها به این نتیجه رسیده است که: اولاً: افعال موضوع پژوهش غالباً در معانی مشهور ابواب مزید و اندکی نیز در معانی غیر مشهور بکار رفته است؛ ثانیاً: افعال مزید موجود در قرآن کریم تنها در ابواب مشهور بکار رفته، باب‌های افعال و تفعیل به لحاظ کمی از فراوانی بیشتری برخوردارند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، افعال مزید، معانی کاربردی، افعال، تفعیل.

مقدمه

قرآن کریم حقیقتی "انزالی" دارد که فراتر از الفاظ و عبارات و تراکیب است. خاستگاه این حقیقت، علم حق تعالی و بارگاه آن قلب صادر اول، انسان کامل، محمد بن عبدالله (ص) است. «نزل به روح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین ۱۹۴ الشعراء» حقیقتی که به مصداق کریمه «وَ اِنَّکَ لَتُلْقِی الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیْمٍ عَلِیْمٍ ۶ النمل» بی آنکه در ثوب ترکیب و جامه الفاظ درآید در قوس صعود از مقام ربوبی دریافت گردید. همچنین این نامه الهی واقعیتی «تنزیلی» دارد که

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۲۵

1. khanjani@iauc.ac.ir

پست الکترونیکی:

به صورت تجلی و نه تجافی در قالب ادبیات بشری (نه بشر ساخته) در هیئت واژگان و تراکیب به زبان عربی مبین با وساطت فرشته وحی در دوران رسالت خاتم پیامبران نازل گردید تا متناسب با سعه وجودی مخاطبان در دسترس عقول بشری قرار گیرد. چنانکه کریمه «أنا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون ۲ یوسف» گواه این مطلب است. به بیان لطیف‌تر می‌توان گفت قرآن کریم در قوس نزول و در مرتبه عندیّت، ملفوظ و مکتوب نبوده، بلکه فاقد موضوع، محمول و جنس و فصل بوده است که از آن مرتبت و مقام در لسان وحی به «علی حکیم» تعبیر شده است و در مرتبه طبیعت مقتضی تلبس به لباس لفظ گشته کما اینکه از آن در این مرتبه به «عربی مبین» یاد شده است.

شایان ذکر است آیه «أنا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون و أنه فی أم الكتاب لدینا لعلی حکیم ۴ زخرف» میان قرآن "تنزیلی و انزالی" جمع نموده است، بدین صورت که صدر آیه حکایت از قرآن "تنزیلی" (قرآناً عربياً) که در قالب صد و چهارده سوره و شش هزار و اندی آیه تجلی لفظی و گفتاری کرده است، داشته و ذیل آیه حکایت از قرآن انزالی «فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» دارد کما اینکه کریمه «وأنه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون ۷۹ واقعه» نیز به نوعی بر این مطلب دلالت دارد.

بدیهی است تجلی لفظی کلام خداوند در قالب زبان بشری مقتضی برخورداری از همه ویژگیها، امتیازات و مختصات زبانی است کما اینکه همین ساختار ظاهری حجیت و استقلال در دلالت بر مدلول لفظی خود دارد و به همین ساختار ظاهری تحدی صورت گرفته است «أم یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سورٍ مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون اللّٰهان کنتم صادقین ۱۳ هود» و نیز آیات ۲۳ از سوره بقره، ۳۸ از سوره یونس و ۳۴ طور که به مراتب دیگری از تحدی اشاره دارد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست اگر به یکی از گمانه‌های مربوط به حروف مقطعه اشاره شود و آن اینکه گفته‌اند مقصود خداوند از این حرف آن است که این قرآن و معارف عمیق و انیق آن مرکب از حروف و واژگان متداول در میان عرف عرب است ولی در عین حال به مصداق «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علیان یأتو بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض

ظهیراً ۸۸ اسراء» کسی را یا رأی همانند آوری در برابر این معجزه قولی نیست. (طبرسی، ۱۴۰۸، ۱۱۲) که البته بحث مربوط به آن خارج از این مقاله است.

چنانکه گذشت قرآن کریم در مقام نزول به عالم ماده تجلی لفظی یافته و در هیأت زبان بشری «عربی مبین»، مرکب از حرف و اسم و فعل و در قالب جمله و کلام رونما شده است تا برنامه زندگی انسان باشد. بدین خاطر خداوند به صورت ارشادی از انسان خواسته است تا این کتاب را بخواند و در آن تدبیر نماید. «فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۲۰ مَزْمَلٌ» و «کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبر و اياته ۲۹ ص». بدیهی است که بهره مندی از آموزه‌های قرآن کریم مستلزم تدبیر، فهم و تفسیر آن می‌باشد و یقیناً دست یابی به این هدف نیز مستلزم وجود ساز و کارهایی است. از این رو دانش‌هایی در طول قرون تحت عنوان علوم قرآنی شکل گرفته است برخی تعداد آن را بالغ بر صد دانش دانسته‌اند (سیوطی، ۳/۱۳۶۳/۱۲۵).

قرآن پژوهان در یک دسته بندی علوم مورد نیاز قرآن پژوهان و مفسران را به سه دسته: علوم مبنایی، علوم معیاری و علوم ابزاری تقسیم نموده‌اند (رجبی، ۲۵۲، ۱۳۸۳) مقصود آنان از علوم ابزاری همان علوم ادبی یعنی صرف و نحو و معانی و بیان است این دانش اگرچه ابزاری است لیکن از نظر کارکرد بر دو دانش دیگر تقدم رتبی دارد زیرا اگر تفسیر قرآن کریم را دارای دو مرحله بدانیم (مرحله اول: بدست آوردن مفاد استعمالی و مرحله دوم: دستیابی به مراد جدی خداوند) شناخت مفاد استعمالی عبارات و جملات قرآن کریم در گرو تسلط بر علوم ابزاری یعنی صرف و نحو و معانی و بیان است (آسه، ۴۰: ۱۳۹۲) از این رو بخش قابل توجهی از پژوهش‌های قرآنی مربوط به این علوم است.

با این همه یکی از موضوعاتی که به نظر نگارنده در حوزه پژوهش‌های ادبی مربوط به قرآن کریم با همه دامن گستری این پژوهش‌ها مغفول مانده است **تبیین معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید** می‌باشد زیرا که آگاهی علمی از آن بر فهم مراد جدی خداوند از پیام‌های وحیانی تأثیر بسزایی دارد. شاید بتوان گفت عدم اقبال پژوهشگران به این موضوع نتیجه سرگرانی برخی از عالمان و مفسران نامدار روزگاران کهن از جمله آلوسی نسبت به علم صرف است وی معتقد است مهارت مفسر در لغت و نحو و معانی و بیان سبب بی نیازی وی از علم صرف می‌باشد (آلوسی، ۱۴۰۸: ۱/۷) البته این سخن نا صواب است زیرا هر علمی کارکرد

خاصّ خود را دارد. به تعبیر ابن اثیر در المثل السائر همانطور که اعراب از عوارض کلمه است و نقش کلمه را تغییر داده و در نتیجه معنای کلمه (معنای نحوی) را عوض می‌کند تغییر در وضع هیئت لغت و ساختار صرفی آن به طریق اولی در معنای کلمه اثر می‌گذارد (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۱/۱) سمین حلبی در این باره ذیل آیه ۳۳ احزاب پس از بحث مفصل پیرامون فعل «قَرَنَ» می‌گوید: «و هذه الأوجه المذكورة انما يتهدى اليها من مرن في علم التصريف والأضاق بها ذرعاً» (سمین حلبی، ۱۳۱۵: ۱۲۲/۹) یعنی: «کسی موفق به شناخت این وجوه می‌گردد که در دانش صرف ممارست نموده باشد در غیر این صورت در تنگنای معرفتی قرار خواهد گرفت» بدر الدین زرکشی در دفاع از کارکرد علم صرف می‌نویسد: «فائده ی دانش صرف به دست آوردن معانی مختلف انشعاب یافته از معنای واحد است و شناخت علم صرف از شناخت علم نحو برای شناخت لغات مهم‌تر است زیرا تصریف، نگرستین در ذات کلمه بوده در حالی که علم نحو به معنای نگرش در عوارض کلمه است بر این اساس علم صرف از علمی است که شناخت آن برای مفسر الزامی است» (زرکشی ۱۴۲۲: ۲۹۶/۱) جلال الدین سیوطی معتقد است: «بر کسی که در قرآن می‌نگرد و به دنبال کشف اسرار آن است لازم است که کلمه و صیغه و جایگاه آن را مورد بررسی قرار دهد» (سیوطی ۱۴۱۶: ۳۰۹/۲) در خصوص پیشینه این تحقیق می‌توان گفت؛ جز آنچه که به صورت پراکنده، موردی و غیر منسجم در تفاسیری مانند مجمع البیان طبرسی، کشاف زمخشری، التحریر و التنویر ابن عاشور، روح المعانی آلوسی و برخی دیگر از تفاسیر متقدم و متأخر آمده است، هیچ تحقیق مستقلی در قالب مقاله یا کتاب در این باره منتشر نشده است گفتنی است حتی در کتاب «تفسیر ادبی قرآن کریم» اثر مهدی اسلامی پناه یزدی، که تخصصاً و تخصیصاً با رویکرد ادبی به نگارش درآمده است درباره معانی افعال مزید سخنی به میان نیامده است. شایان ذکر است محمد فلاحی قمی در کتاب «تأثیر علوم ادبی در فهم قرآن» چاپ بوستان کتاب قم تنها سه صفحه از کتاب را به این بحث اختصاص داده و فقط برای پنج باب از ثلاثی مزید بدون پرداختن به معانی کاربردی آن شواهدی اندک از قرآن کریم را ذکر نموده است. احمد طاهری نیا در کتاب «نقش علوم ادبی در تفسیر قرآن» چاپ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم و نیز جواد آسه نویسنده کتاب «نقش علم نحو در تفسیر قرآن کریم» چاپ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

قم درباره موضوع این مقاله سخنی به میان نیاورده‌اند. همچنین گفتنی است نویسندگانی که به تجزیه و ترکیب آیات قرآن کریم پرداخته و کتبی با عناوین «اعراب القرآن و بیانه» و «جدول اعراب القرآن» و غیره به چاپ رسانده‌اند، متعرض این موضوع نشده‌اند. علاوه بر این تا آنجا که نگارنده جستجو نموده است تا کنون پایان نامه‌ای با عنوان «تبیین معانی افعال مزید در قرآن مجید» در سایتهای دانشگاهی و حوزوی نمایه نشده است از این رو به نظر می‌رسد پرداختن به این موضوع به صورت مستقل امری ضروری و سودمند است و می‌تواند گام مؤثری در اثبات نقش علوم ادبی در تفسیر قرآن کریم و نیز به عنوان یک فعالیت میان رشته‌ای اقدامی مؤثر در نزدیکتر نمودن دو رشته زبان و ادبیات عربی و علوم قرآنی به شمار آید.

کارکرد افعال مزید در تحول و توسعه قلمرو معنایی افعال

فعل رکن اصلی و بنیادین هر زبان به شمار می‌آید. این عنصر زبانی در پیکره زبان عربی کارکرد فراوانی دارد با قرار گرفتن آن در صدر کلام نوعی جمله یعنی «جمله فعلیه» شکل می‌گیرد. این نوع جمله (جمله فعلیه) همچنین می‌تواند به عنوان خبر در جمله اسمیه نقش آفرینی نماید. تصریف در زمانهای ماضی، مضارع و امر اعم از حاضر و غائب، معلوم و مجهول، لازم و متعدی و نیز کسب معانی جدید در اثر مجاورت با حروف معانی از مزایای فعل است. یکی از ویژگی‌های فعل توسعه قلمرو معنایی آن از طریق انتقال از مجرد به ابواب مزید است. البته بحث تفصیلی در این باره فراتر از گنجایی مقاله بوده و در جای خود (در کتب صرف) به طور مستوفی مورد بررسی قرار گرفته است از جمله می‌توان به کتاب «شرح شافیه ابن حاجب» اثر رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی و نیز کتاب «علوم العربیه» اثر سید هاشم حسینی تهرانی اشاره نمود. مصطفی غلایینی در «جامع الدروس العربیه» و محمد محیی الدین عبدالحمید با عنوان «تکلمة فی تصریف الافعال» در پایان شرح ابن عقیل و نیز رشید الشرتونی در جلد چهارم مبادی العربیه به طور مختصر به معانی افعال مزید پرداخته‌اند. شایان ذکر است که بر اساس بررسی‌های آماری توسط نگارنده این مقاله در قرآن کریم بیش از هفت هزار فعل مزید وجود دارد که از هشتصد فعل مجرد اشتقاق یافته و در ابواب مشهور ثلاثی مزید و اندکی نیز رباعی مزید و بکار رفته است در این میان بابهای افعال و تفعیل بیشترین سهم و باب افعال از ثلاثی مزید و نیز باب افعال از رباعی مزید کمترین کاربرد را داشته‌اند.

اکنون به اقتضای مقام تنها فلسفه زبانی یعنی چرایی وجود این ابواب بطور مختصر مورد بازکاوی قرار می‌گیرد تا زمینه‌ای مناسب برای ورود به بخش تخصصی مقاله فراهم گردد. در این باره می‌توان به اصل کلی و مبنایی «کثرة المبانی تدلُّ علی کثرة المعانی» استناد نمود زیرا هر فعل مزید لاجرم از فعل ثلاثی یا رباعی مجرد نشأت می‌گیرد و هر فعل مجرد به عنوان یک واژه مستعمل دارای یک یا دو یا سه معنی است که برخی از زبان شناسان مانند ابن فارس در قاموس اللغه تحت عنوان «اصل» از آن یاد نموده‌اند بنابراین انتقال فعل از مجرد به مزید به صورت اشتقاقی مفید معنی یا معنای جدید خواهد بود؛ به طوری که در برخی از باب‌ها متناسب با مقتضای حال، قریب به بیست معنای جدید توسعه می‌یابد

گاه این تحول به صورت تضاد نیز اتفاق می‌افتد بدین معنی که فعلی در اثر انتقال از مجرد به مزید در ضد معنای مجرد خود بکار می‌رود. زرکشی در مورد اینکه «قَسَطَ» که در ثلاثی مجرد به دو معنای «به عدل رفتار کرد» و «ظلم نمود» بکار می‌رود و هنگامی که به باب افعال می‌رود تنها به معنای «به عدل رفتار کرد» استعمال می‌شود چنین اظهار نظر کرده است: «أُنظِرَ كيفَ تحوَّلَ المعنى بالتصريف من الجور إلى العدل.» (زرکشی، ۱۴۱۰: ۴۰۲/۱)

قرآن پژوه معاصر محمد هادی معرفت در این باره می‌نویسد: «... و عليه فُكِّلَ تصريف في الكلمة أو تغيير في حركتها فانما هو للدلالة على معنى جديد لم يكن فيما قبل فمثل «ضَرَّ» و «أَضَرَ» لأبْدَّ أن يختلف معناه كما هو كذلك فالوَّلُ للدلالة على ايقاع الضَّرِّ به سواء قصده أم لم يقصده و الثاني ايقاعه عن عمد و قصد.» (معرفت، ۱۳۸۶: ۴۶/۵) یعنی: «بنابراین هر تغییر در ساختار واژه و هردگرگونی در حرکت آن موجب ایجاد معنایی جدید غیر از معنای پیشین می‌گردد مانند: «ضَرَّ» و «أَضَرَ» که اختلاف معنا در آنها امری اجتناب ناپذیر است «ضَرَّ» بر ايقاع ضرر دلالت دارد اعم از اینکه از روی قصد باشد یا از روی قصد نباشد ولی «أَضَرَ» بیانگر ايقاع ضرر با قصد قبلی است». زمخشری نیز به عنوان یک مفسر صاحب نظر در مقوله ادب عرب در تفسیر کلامی - ادبی "الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل" با استشهاد به عبارت «ان الزيادة في البناء لزيادة المعانی» بر درستی این مطلب پای می‌فشرد (زمخشری، ۱۳۶۹: ۶/۱).

تحلیل معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید

بدیهی است بحث تفصیلی پیرامون همه افعال مزید که در قرآن کریم بکار رفته است فراتر از گنجایی یک مقاله می‌باشد و شایسته است در این باره کتابی مستقل تألیف گردد از این رو نمونه‌هایی از افعال مزید موجود در قرآن کریم به بحث گذاشته می‌شود. نگارنده این نوشتار یادآوری دو نکته را پیشتر از ورود به بحث ضروری می‌داند.

با عنایت به آشنایی تخصصی اکثر قریب به اتفاق مخاطبان مقاله، نسبت به معانی کاربردی افعال مزید که در منابع پیش گفته آمده است، طرح مباحث نظری پیش دانسته، حشو و غیر ضروری بوده، جهت پرهیز از اطناب ممل تنها با برشماری موضوعی آن معانی، نمونه‌هایی از افعال مزید بکار رفته در قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد

به دلیل شهرت معانی غالبی افعال مزید مانند تعدیه برای بابهای افعال و تفعیل، مشارکت برای مفاعله و تفاعل، مطاوعه برای انفعال، افتعال و تفعّل و طلب برای استفعال افعالی از قرآن کریم به بحث نهاده می‌شود که در معانی غیر مشهور بکار رفته‌اند تا فایده عملی پژوهش اثبات شود.

الف: معانی کاربردی باب افعال در قرآن کریم

باب افعال در قرآن کریم بیشترین کاربرد را دارد از نظر آماری ۳۴۴۳ صیغه از ۲۵۸ ماده در باب افعال بکار رفته است که غالباً مفید معنای مشهور این باب یعنی متعدی کردن فعل لازم است همانگونه که همه دانشمندان علم صرف از جمله رضی الدین استر ابادی در شرح شافیه ابن حاجب بدان اشاره نموده‌اند (الاستر ابادی، ۱۳۲۵: ۸۳/۱) لیکن گاه در معانی دیگر از جمله "وجدان الصّفه، واجدیت، سلب، دخول فاعل در زمان، مکان یا عدد، ضد معنای ثلاثی مجرد، رسیدن وقت و...." بکار رفته است که ذیلاً دو نمونه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

"فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ" ۳۱ یوسف

شاهد مثال در آیه یاد شده فعل "أَكْبَرْتَهُ" صیغه ششم ماضی از باب افعال می‌باشد. این فعل در این باب تنها یکبار در قرآن کریم بکار رفته است. ابن منظور به نقل از ابن سیده از پیشوایان علم لغت و نویسنده کتاب "المحکم و المحيط الاعظم"، "كَبَّرَ _ يَكْبُرُ" از مصدر "كَبَّرَ و كُبِّرَ" شاهد مثال در آیه یاد شده فعل "أَكْبَرْتَهُ" صیغه ششم ماضی از باب افعال می‌باشد. این فعل در این باب تنها یکبار در قرآن کریم بکار رفته است. ابن منظور به نقل از ابن سیده از پیشوایان علم لغت و نویسنده کتاب "المحکم و المحيط الاعظم"، "كَبَّرَ _ يَكْبُرُ" از مصدر "كَبَّرَ و كُبِّرَ"

را به معنای "عَظَمَ - يَعْظُمُ" دانسته، "أَكْبَرْتُ الشَّيْءَ" را مترادف با "استعظمتُهُ" و به معنای "رأه عظیماً" گرفته، از نظر کاربردی فعل یاد شده را در این باب مفید معنای "وجدان الصفة" یعنی "مفعول را بر صفتی یافتن" قلمداد نموده سپس آیه مورد بحث را به عنوان شاهد ذکر کرده است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۲/۱۲) ابن منظور همچنین به نقل از مجاهد که از تابعان می‌باشد، "أَكْبَرَنَّهُ" را در آیه مورد بحث به معنای "حَضِنَ" یعنی "حائض شدند" گرفته ولی آن را در کاربردهای زبانی غیر مشهور دانسته است وی ضمن استناد به بیت:

«نَأْتِي النِّسَاءَ عَلَى أَطْهَارٍ هِنِّ وَلا نَأْتِي النِّسَاءَ إِذَا أَكْبَرْنَ أَكْبَارًا»

یعنی: «ما با زنان به هنگام پاکی نزدیکی می‌کنیم نه هنگامی که در دوره حیض به سر می‌برند» با تکیه بر دیدگاه ابو منصور ثعالبی معتقد است که اگر این معنی صحیح باشد، دستاورد زیبایی دارد زیرا زن همین که حائض شد از مرز کودکی عبور کرده، وارد مرحله بزرگی می‌شود (همان: ۱۳/۱۲) ابن فارس در معجم مقاییس اللغة بدون اشاره به آیه یاد شده "أَكْبَرُ" را به معنای "استعظم" دانسته است (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۲/۴۳۲)

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن، "أَكْبَرْتُ الشَّيْءَ" را به معنای "رَأَيْتُهُ كَبِيرًا" مفید معنای "وجدان الصفة" گرفته و به آیه مورد بحث استشهاد نموده است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۴۴۰)

طریحی نیز همانند ابن منظور "أَكْبَرَنَّهُ" را در آیه مورد بحث مترادف با "استعظمتُهُ" مفید معنای "وجدان الصفة" گرفته، قول دوم را نیز با مثال "أكبرت المرأةُ أی حاضت" مورد تأیید قرار داده است (طریحی، ۱۴۰۳: ۳/۶۵) مطالعات تفسیری نیز نشانگر این است که اکثر قریب به اتفاق مفسران عامه و امامیه، فعل "أَكْبَرَنَّهُ" را در سوره مبارکه یوسف (ع) مفید معنای "وجدان الصفة" یعنی "مفعول را بر صفتی یافتن" دانسته، آیه را اینگونه معنی نموده‌اند «هنگامی که آن زنان (زنان ملامتگر) یوسف (ع) را دیدند، وی را بزرگ یافتند...» (طوسی، ۱۴۰۵: ۱۳۱/۶) و (طبری، ۱۴۰۸: ۵/۳۴۸) و (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۶۵) و (آلوسی، ۱۴۰۸: ۲۱۵/۷) و (غرناطی اندلسی، ۱۴۲۰: ۶/۲۶۳) و (ابن عاشور، ۱۹۴۸: ۱۲/۲۶۱) و (الفیض الکاشانی، بی تا: ۳/۱۶) و (طباطبائی، ۱۴۱۷، ۱۱/۲۳۵) شایان ذکر است زمخشری از مفسران عامه و فتح الله کاشانی از مفسران امامیه از باب قیل، قول دوم را نیز آورده‌اند که در این

صورت فعل "اکبرن" مفید معنای "واجدیت" یعنی "حصول مبدأ و ماده فعل برای فاعل" خواهد بود (زمخشری، ۱۴۰۵: ۴۶۵/۲) و (کاشانی، ۱۴۲۳: ۳۶۲/۳) لیکن با توجه به ضمیر "ه" که مفعول به بوده و به جناب یوسف (ع) برمی گردد و حکایت از وقوع فعل بر وی دارد و نیز به قرینه "قَطَعْنَ اَیْدِیْهِنَّ" و "و قُلْنَ حَاشَ لَیْلَهُ مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ کَرِیْمٌ" دست کم در این آیه اتخاذ معنای "واجدیت" متکلفانه بوده و با سیاق و ظاهر آیه سازگاری ندارد. همچنانکه برخی از مفسران مانند کاشانی در توجیه قول دوم اصل فعل را "اکبرن له" یعنی "حِضْنُ لَهُ مِنْ شِدَّةِ الشَّبَقِ" گرفته و "لام" را محذوف دانسته‌اند. (همان)

"ثُمَّ اَمَاتَهُ فَاَقْبَرَهُ" ۲۱ عبس

شاهد مثال در آیه مورد بحث دو فعل "امات" و "اقبره" صیغه یکم ماضی از باب افعال می‌باشد.

ابن فارس در مقایس اللغه موت را به معنای "ذهاب القوه من الشیء" گرفته و آن را در مقابل حیات قرار داده است. "الموت خلاف الحیاء" (ابن فارس، ۲۰۰۸، ۴۹۲/۲) راغب اصفهانی از راه تقسیم مرگ (موت) به معنای آن پرداخته است وی مرگ را به چهار نوع تقسیم کرده، نوع اول آن را با تعبیر "هو بازاء القوه النامیه الموجوده فی الانسان و الحيوانات و النبات" به همان معنایی گرفته است که ابن فارس منظور نمود وی سه نوع دیگر را به ترتیب زوال قدرت ادراک، اندوه و خواب پرشمرده است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۴۲۷).

ابن منظور به نقل از محمد بن احمد ازهری صاحب کتاب تهذیب اللغه بطور متفاوت مرگ را معنی می‌کند وی با عبارت "الموتُ خلقٌ من خلق الله تعالی" مرگ را امری وجودی دانسته است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۲۱۷/۱۳).

به نظر می‌رسد این تعبیر بسیار دقیق و منطبق با مبانی عقلی است زیرا خداوند هستی بخش و وجود آفرین است بنابراین به نظر می‌رسد تعبیر "خلاف الحیاء و ضد الحیاء" که در عرف لغوی برای مرگ آورده می‌شود، تعبیری نا تمام و یا دست کم همراه با تسامح می‌باشد دو آیه از قرآن کریم نیز بر این مطلب گواهی می‌دهد. نخست آیه دوم از سوره مبارکه ملک «الذی خلق الموت و الحیاء» که در آن مرگ امری وجودی و مخلوق خداوند بوده و جهت اشعار به

عدمی نبودن آن بر حیاة مقدم شده است و دیگر آیه ۵۷ عنكبوت «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» که در آن انسان مرگ را می‌خورد و به هستی مطلق "جل جلاله" رجوع می‌کند. علامه جوادی آملی این مطلب را به صورت مبسوط در تفسیر تسنیم ذیل آیات ۱۸۵ آل عمران، ۳۵ انبیاء و ۵۷ عنكبوت بر اساس مبانی عقلی مورد بررسی قرار داده است (رک جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۵۲۳/۱۶) بنابراین گرچه از تفاسیر متقدم و معاصر به صورت تلویحی بدست می‌آید که فعل "آمات" در آیه مورد بحث مفید معنای مشهور باب افعال یعنی "تعدیه فعل لازم" است لیکن با توجه به مطالب پیش گفته به نظر می‌رسد، بعید نیست که فعل "آمات" در آیه مورد بحث مفید معنای "واجدیت" یعنی «مفعول به را دارای ماده فعل نمودن» باشد؛ زیرا با مرگ، موجود، معدوم نگشته، بلکه از نشئه‌ای به نشئه دیگر منتقل می‌شود. شاهد مثال دوم در آیه مورد بحث فعل "أَقْبَرُ" می‌باشد. فعل یاد شده تنها یکبار در قرآن کریم بکار رفته و از واژه "قَبْر" یعنی مکان دفن میّت، اشتقاق یافته است. ابن فارس "قَبْر" را در ثلاثی مجرد با "أَقْبَرُ" در ثلاثی مزید به یک معنی گرفته است (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۳۸۱) ابن منظور "مَقْبَرُ" را مصدر فعل "قَبَرَ و أَقْبَرَ" قلمداد نموده، "قَبْر" را به معنای "دَفَن" و "أَقْبَرَ" را به معنای «جَعَلَ لَهُ قَبْرًا» گرفته است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۰/۱۱) بنابراین نظر ابن منظور اندکی با نظر ابن فارس تفاوت دارد. علاوه بر این از دیدگاه ابن منظور استنباط می‌شود که "أَقْبَر" در باب افعال مفید معنای "واجدیت" یعنی «مفعول به را دارای ماده فعل نمودن» می‌باشد. وی همچنین به آیه مورد بحث استشهاد نموده، می‌گوید: «خداوند نفرمود "ثُمَّ أَمَاتَهُ فَقَبَرَهُ" زیرا "قَابِر" کسی است که میّت را دفن می‌کند و خداوند "مُقْبِرٌ" است یعنی انسان را دارای قبر می‌کند "وَأَلْمَقْبِرُ هُوَ اللَّهُ لِأَنَّهُ صَيَّرَهُ ذَاقِبِرًا" (همان).

شایان ذکر است که راغب اصفهانی نخست با عبارت: "أَقْبَرْتُهُ جَعَلْتُ لَهُ مَكَانًا يُقْبَرُ فِيهِ" "أَقْبَرُ" را مفید معنای واجدیت دانسته، سپس با ذکر آیه مورد بحث با تعبیر "قِيلَ" "أَقْبَرُ" را به معنای «أَلْهَمَ كَيْفَ يُدْفَنُ» نیز قلمداد نموده است. (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۴۰۶) پژوهش‌های تفسیری نیز بیانگر آن است که زمخشری در کشاف (۷۰۳/۴)، ابوحنیفان غرناطی اندلسی در البحر المحيط (۴۰۹/۱۰)، امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان (۶۶۶/۱۰)، ابن عاشور در التحریر و التنویر (۱۱۹/۳۰)، کاشانی در زبده التفاسیر (۳۳۸/۷) آلوسی در روح المعانی

(۲۸۲/۲۰) و دیگران فعل "أَقْبَرَ" را در آیه مورد بحث به معنای "واجدیت" یعنی: «مفعول را دارای ماده فعل نمودن» گرفته‌اند.

ب: معنای کاربردی باب تفعیل در قرآن کریم

از نظر آماری پس از باب افعال، باب تفعیل بیشترین کاربرد را در قرآن کریم دارد. ۱۳۳۳ صیغه از ۱۶۲ ماده در این باب بکار رفته است معنای غالبی این باب از نظر دانشمندان علم صرف متعدی نمودن فعل لازم است لیکن گاهی مفید معنای "تکثیر، مبالغه، تدریج، نسبت، ضد معنای باب افعال و" می‌باشد. اکنون دو نمونه از افعال قرآنی در این باب مورد بررسی قرار می‌گیرد

و غَلَقَتْ الابواب یوسف ۲۳

شاهد مثال در آیه فوق اشاره فعل "غَلَقَتْ" صیغه چهارم ماضی از باب تفعیل می‌باشد که تنها یکبار در قرآن کریم بکار رفته است. مصدر این فعل در ثلاثی مجرد "غَلَقَ" بر وزن فَعَلَ می‌باشد. که به دو ضبط متباین در ماضی و مضارع می‌آید بدین صورت که اگر ماضی آن بر وزن "فَعَلَ" باشد، مضارع آن بر وزن "يَفْعَلُ" بوده و متضمن معنای به ستوه آمدن و اضطراب و نا آرامی بوده و لازم می‌باشد. ولی اگر ماضی آن بر وزن "فَعَلَ" و مضارع آن بر وزن "يَفْعَلُ" باشد متضمن معنای بستن بوده و متعدی می‌باشد. ابن منظور "غَلَقَ يَغْلِقُ" را لغتی متروک و بی ارزش و غیر فصیح می‌داند و آن را در باب افعال متضمن معنای بستن و فصیح محسوب می‌نماید (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۰/۱۰۴)

ابن فارس در این باره سخنی ندارد وی پس از بیان این مطلب که "غین و لام و قاف" به لحاظ زبان شناختی بر درهم ریختگی و اضطراب و گرفتگی دلالت می‌نماید، با ذکر مثال «أَغْلَقْتُ الْبَابَ فَهُوَ مُغْلَقٌ» کاربرد آن را در باب افعال متذکر می‌شود (ابن فارس، ۲۰۰۸، ۳۰۱/۲) راغب اصفهانی بی آنکه به شکل ثلاثی مجرد پردازد پس از ذکر مصدر و اسم آلت "غَلَقَ و مِغْلَاقٌ" و کارکرد دوگانه "مِغْلَاقٌ"، با مثال "أَغْلَقْتُ الْبَابَ" کاربرد آن را در باب افعال یاد آوری می‌شود وی سپس کاربرد این فعل را در باب تفعیل به معنای "تکثیر" می‌گیرد (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۳۷۹) بررسی‌های تفسیری نیز نشانگر این مطلب است که همه تفسیرهایی

که با رویکرد ادبی به تفسیر قرآن کریم پرداخته‌اند از جمله ابن عاشور در التحریر و التنویر (۶۷/۱۲) و کاشانی در زبده التفاسیر (۳۵۵/۳) (الحسینی شیرازی، ۱۴۰۰: ۱۳۳/۱۲) "غَلَقَتْ الباب" را به معنای "تکثیر" یعنی «فزونی فعل و مفعول» و یا "مبالغه" گرفته‌اند. به نظر می‌رسد آن دسته از مفسرانی که قائل به وجود درهای متعدد و نیز بستن همه درها توسط همسر عزیز مصر می‌باشند، گرایش به معنای "تکثیر" یعنی "فزونی فعل و مفعول" دارند و آن دسته از مفسرانی که "غَلَقَتْ" را در معنای "مبالغه و تشدید" بکار برده‌اند، نظر به کیفیت و چگونگی فعل داشته‌اند البته این دو معنا مانعاً الجمع نیستند بنابراین می‌توان "غَلَقَتْ" را در آیه مورد بحث مفید هر دو معنا دانست. گفتنی است این معنا از باب تفعیل در قرآن کریم به طور نسبی کاربرد فراوانی دارد افعالی مانند: "فَطَعَنَ أَيْدِيَهُنَّ" در آیه ۳۱ سوره یوسف (ع)، "سَقَتِلُ أَبْنَاءَهُمْ" در آیه ۱۲۷ سوره اعراف "وَلَأُفَطِّنَنَّ" در آیه ۱۲۴ سوره اعراف مفید معنای "تکثیر و مبالغه" می‌باشند.

" قالوا يا حسرتا على ما فرطنا فيها " ۳۱ انعام

شاهد مثال در آیه یاد شده فعل "فَرَطْنَا" صیغه ۱۴ ماضی از باب تفعیل است که در مجموع پنج بار به شکل ماضی و مضارع در قرآن کریم بکار رفته است ابن فارس در مقایس اللغه "فاء و راء و طاء" را دال بر کنده شدن و دور شدن یک چیز از جایگاه خود گرفته، "تفریط" را که مصدر فعل مورد بحث است، مترادف با تقصیر دانسته است (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۳۴۸/۲) گفتنی است "فَرَطٌ" در صورتی متضمن معنای کوتاهی نمودن در باب تفعیل است که از "فَرَطٌ يَفْرُطُ" فرطاً اشتقاق یافته و با حرف جارّه "فی" بیاید ولی اگر با حرف جارّه "علی" و "الی" و یا بدون حرف جارّه استعمال شود معانی دیگری خواهد داشت که خارج از ما نحن فیه است بر همین اساس فعل مورد بحث در قرآن کریم جز در آیه ۶۱ انعام "تَوَقَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ" که به دلیل رعایت فاصله، حرف جارّه در آن حذف شد، در بقیه موارد با حرف "فی" بکار رفته است.

راغب اصفهانی "فَرَطٌ" را مفید معنای تقدم و پیشی گرفتن دانسته و "تفریط" را تقصیر و کوتاهی در تقدم و پیشی گرفتن و ضد معنای "افراط" از باب افعال که زیاده روی در پیشی گرفتن است، محسوب نموده، پس از استشهاد به برخی از آیات که در بر دارنده فعل "فَرَطٌ"

می‌باشند، "فَرَطًا" را در آیه "وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا" ۲۸ کهف متضمن معنای اسراف و تضييع قلمداد نموده است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۳۹۲) ابن منظور با بحث تفصیلی پیرامون وجوه گوناگون معنایی فعل "فَرَطًا" در اثر مجاورت با حروف جارّه و با بدون آنها "فَرَطًا فِي الشَّيْءِ" را به معنای تضييع گرفته به آیه ۵۶ سوره زمر "أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ....." استشهاد می‌کند، البته وی "فَرَطَهُ" را بدون حرف جارّه نیز به معنای تضييع گرفته و به بیت زیر از صخرالغیّ استناد نموده است.

«ذَلِكَ بَرِيٌّ فَلَنْ أُفَرِّطَهُ أَخَافُ أَنْ يُنْجِزُوا الَّذِي وَعَدُوا»

یعنی: "این سیره و روش من است و به هیچ وجه در آن کوتاهی نمی‌کنم زیرا می‌ترسم آنان تهدیدشان را عملی کنند" (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۲۳۶/۱۰) مفسران قرآن کریم اعم از عامّه و امامیه ذیل آیاتی که فعل مورد بحث در آنها بکار رفته است "فَرَطًا" را به معنای "قَصَرَ" یعنی کوتاهی کردن گرفته‌اند از جمله طبرسی در مجمع البیان با پیروی از ابن منظور "تفریط" را در تقابل با "افراط" گرفته، هر دو را خروج از حد وسط و اعتدال دانسته است. (طبرسی، ۱۴۰۸: ۴۵۱/۳) دیگر مفسران از جمله آلوسی در روح المعانی (۱۹۳/۳)، زمخشری در کشاف (۱۷/۲)، کاشانی در زبده التفاسیر (۳۸۱/۲)، ابن عاشور در التحریر و اتنویر (۱۸۸/۷) نیز همین دیدگاه را دارند

"فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بَالِدِينَ" ۷ تین

شاهد مثال در آیه یاد شده فعل "يُكَذِّبُكَ" صيغةً نخست از باب تفعیل است این فعل در قرآن کریم چه در شکل ماضی و چه در شکل مضارع کاربرد فراوانی دارد و در اشکال زیر بکار رفته است. ۱- همراه با حرف جارّه، "باء" مثل: "كَلَّا بَلْ تُكْذِبُونَ بِالَّذِينَ" ۹ انفطار ۲- بدون حرف جارّه، همراه با مفعول به مثل: "كَذَّبَتْ قَوْمَ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ" ۱۰۵ شعراء ۳- بدون حرف جارّه و بدون ذکر مفعول به مثل: "كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا" ۴۸ انعام ۴- همراه با مفعول به و حرف جارّه باء و مجرور آن. لازم به ذکر است فعل "كَذَّبَ" در این شکل تنها یکبار در قرآن کریم بکار رفته است. "فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بَالِدِينَ" ۷ تین.

همه زبان شناسان عرب کذب و کذب را نقیض صدق گرفته، استعمال آن را در باب تفعیل مفید معنای نسبت و انکار دانسته‌اند. از مجموع مباحث لغوی زبان شناسان این مطلب بدست

می‌آید که اگر متعلق تکذیب انسان باشد، از نظر کاربردی به معنای نسبت دادن دروغ به وی می‌باشد. ولی اگر متعلق تکذیب غیر انسان باشد، از نظر کاربردی به معنای دروغ پنداشتن و انکار خود آن شیء است (قرشی، ۱۳۵۴: ۹۸/۵). پژوهش‌های تفسیری نیز نشانگر آن است که مفسران در مورد معنای کاربردی فعل "کذب" و مشتقات صیغهای و زمانی آن در باب تفعیل موافق دیدگاه لغویانند.

فهم نظرات لغویان و مفسران در مورد معنای کاربردی سه شکل اول از کاربرد فعل "کذب" در باب تفعیل بسیار طبیعی و آسان است لیکن در باره شکل چهارم که تنها یکبار در قرآن کریم بکار رفته و در این پژوهش به عنوان شاهد مثال انتخاب شد، قدری دشوار و درشتناک است زیرا همانگونه که پیداست فعل "يُكذِّبُ" از یک سو مستقیماً در "ک" به عنوان مفعول به عمل نمود و از دیگر سو به واسطه حرف جاره ی "باء" در "الدین" عمل کرده است. ترجمه مشهور آیه مورد بحث عبارت است از: «چه چیزی تو را (ای انسان) به انکار قیامت واداشت» حال اگر "يُكذِّبُ" در آیه مورد بحث را با "يُكذِّبُوكَ" در آیه ۴۲ حج «و ان يكذبوك فقد كذبت قبلهم قوم نوح...» مقایسه کنیم، می‌بینیم با اینکه مفعول به هر دو فعل "ک" است، ترجمه یکسانی ندارند زیرا در "يُكذِّبُوكَ" معنای نسبت را لحاظ می‌نمایند یعنی به مفعول به "ک" نسبت دروغ داده می‌شود. ولی در آیه مورد بحث «فما يكذبك بعد بالدين» این معنی را لحاظ نمی‌نمایند. در این ساختار، به مفعول به نسبت کذب داده نمی‌شود بلکه عامل تکذیب شمرده می‌شود. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت هر گاه فعل "كذب" و مشتقات آن علاوه بر عمل در مفعول به، با واسطه حرف جاره در معمول دیگری نیز عمل نماید، مفعول به در مقام انکار متعلق فعل (جار و مجرور) قرار می‌گیرد همچنانکه در مورد آیه مورد بحث "ک" به عنوان مفعول به در جایگاه انکار قیامت قرار دارد ولی هر گاه فعل "كذب" و مشتقات آن تنها در مفعول به عمل نمایند، مانند: "كذبت قوم نوح المرسلين" ۱۰۵ شعراء در این صورت نسبت دروغ بر خود مفعول به بار می‌شود و یا هرگاه تنها در مجرور (ظرف) عمل نماید، مفید معنای انکار خواهد بود بدین معنی که فاعل در مقام انکار معمول فعل قرار می‌گیرد مانند: "كلأ بل تُكذِّبون بالدين" ۹ انفطار، "گفتنی است ابن منظور معنای دیگری را نیز به نقل از "فراء" درباره آیه مورد بحث مطرح کرده است آن معنی عبارت است از: «فما الذي يكذبك بأن الناس يداونون

بأعمالهم» (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۵۳/۱۲) یعنی: «ای پیامبر چه کسی در اینکه مردم به اعمالشان پاداش داده می‌شوند، به تو نسبت دروغ می‌دهد» همچنانکه ملاحظه می‌شود این معنی مستلزم تقدیر گرفتن یک عبارت است و لذا با توجه به اینکه اصل عدم تقدیر است، این معنی از آیه مورد بحث، متکلفانه و خلاف سیاق و ظاهر آیات به نظر می‌رسد.

ج: معانی کاربردی باب مفاعله در قرآن کریم

باب مفاعله در قرآن کریم ۳۴۱ بار از ۶۴ ماده بکار رفته است معنای غالبی این باب مشارکت است که از آن به مقابله در فعل نیز تعبیر می‌شود معانی دیگر این باب بر اساس دیدگاه اندیشمندان دانش صرف عبارت است از "تعدیه، کثرت و تداوم، مفید معنای ثلاثی مجرد، ضد معنای ثلاثی مجرد و مفید معنای باب افعال" که کم و بیش در قرآن کریم بکار رفته است. اینک دو نمونه از افعال قرآنی بکار رفته از این باب در قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

"و ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن أمهاتکم" ۴ احزاب

شاهد مثال در آیه یاد شده فعل "تظاهرون" صیغه نهم مضارع از باب مفاعله می‌باشد. حروف اصلی آن "ظ، ه، ر" بوده و در مجموع از حروف اصلی یاد شده، شش صیغه به صورت ماضی و مضارع از باب مفاعله در قرآن کریم بکار رفته است. نکته قابل توجه آن است که این شش صیغه به سه صورت در قرآن کریم استعمال شده است.

همراه با حرف جارّه "علی" مانند آیه چهارم از سوره توبه «... ثم لم ینقصوکم شیئاً ولم یظاهروا علیکم احداً...»

همراه با مفعول به و بدون حرف جارّه مانند آیه ۲۶ از سوره احزاب «و أنزل الذین ظاهروهم من اهل الكتاب من صیاصیهم»

همراه با حرف جارّه "من" مانند آیه چهارم از سوره احزاب که در صدر بحث آورده شد و نیز آیه دوم از سوره مجادله «الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن أمهاتهم»

دیدگاه زبان شناسان و مفسران درباره دو شکل نخست، روشن و شفاف بوده و به صورت یک اصل کلی و قابل تعمیم بیان شده است. آنان ماده (ظ، ه، ر) را در باب مفاعله همراه با

حرف جارّه "علی" مفید معنای مشارکت و همراه با مفعول به و بدون حرف جارّه "علی" مفید معنای تعدیه دانسته‌اند. لیکن در مورد استعمال ماده یاد شده به همراه حرف جارّه "من" در باب مفاعله به جز اندکی از زبان شناسان مانند ابن منظور و مفسران مانند زمخشری، کاشانی و ابن عاشور که به طور مستوفی بحث نموده‌اند، بقیه تنها به بحث فقهی اکتفاء کرده‌اند. قاطبه مفسران، ذیل آیه ۴ از سوره احزاب و آیه دوم از سوره مجادله به مقوله "ظهار" به عنوان یک عادت در فرهنگ جاهلی در طلاق و متارکه زنان پرداختند. ابن منظور با اشاره به آیه مورد بحث، یظاهرون را مأخوذ از "ظهر" به معنای "پشت" گرفته و علت آن را مرکوب بودن زن به هنگام نزدیکی دانسته است. وی این تعبیر را از لطیف‌ترین استعاره‌ها قلمداد نموده، می‌گوید "ظهر" به منزله جایگاه رکوب و سوار شدن و رکوب به منزله نکاح و ناکح به منزله راکب شمرده شد و با تعدیه فعل "ظاهر" به وسیله حرف جارّه "من" در معنای تجنب و احتراز بکار رفته است هماگونه که فعل "یؤلون" به همراه "من" متضمن معنای تباعد و دوری است. (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۲۷۸/۸)

زمخشری با طرح بحثی لطیف پیرامون صدر آیه چهارم از سوره مبارکه احزاب «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» امتناع اجتماع مادر و همسر را در نکاح اثبات نموده، به نقل از جوهری صاحب الصحاح "ظاهر منها" را که متضمن معنای انفصال و دوری است مترادف با شکل ثلاثی مجرد "ظهر منها" دانست (زمخشری، ۱۴۰۸: ۵۲۱/۳)

«و قاسمها ائی لکما لمن الناصحین» ۲۱ اعراف

شاهد مثال در آیه فوق‌الاشاره فعل "قاسمهما" صیغه اول ماضی از باب مفاعله و از ریشه "ق، س، م" بوده و تنها یک بار در قرآن کریم بکار رفته است. بطور کلی در قرآن کریم دو روش برای قَسَم وجود دارد یکی از طریق حروف جارّه "باء، تاء، واو" مانند: «و الشمس و ضحاهما» ۱ شمس و دیگر از طریق فعل اشتقاق یافته از "قَسَم" مانند: «و أقسموا بالله جهد أيمانهم...» ۵۳ مائده

گفتنی است افعال قسم در قرآن کریم به جز دو مورد که از باب تفاعل و مفاعله انتخاب شده است، بقیه از باب افعال می‌باشد. ابن فارس، قَسَم به معنای سوگند را مشتق از "قسامه" که در مورد اولیای مقتول اعمال می‌شود، می‌داند (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۴۰۰)

ابن منظور با تأکید بر دیدگاه ابن فارس در مورد خاستگاه لغوی "قَسَمَ" قاسمهما را به معنای «حَلَفَ لَهْمَا» مفید معنای ثلاثی مجرد گرفته است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۶۵/۱۱)

زمخشری "قاسمهما" را در آیه مورد بحث به معنای "اقسم لهما" مفید معنای باب افعال دانسته است (زمخشری، ۱۴۰۸، ۹۵/۲) عبدالله شبر همانند زمخشری "قاسمهما" را مترادف با "اقسم لهما" مفید معنای باب افعال دانسته، معتقد است علت انتخاب باب مفاعله در این آیه "مبالغه" می‌باشد. (شبر، ۱۴۱۹: ۱۵۲) کاشانی نیز هم دیدگاه با شبر بوده، از باب "قیل" دیدگاهی را که قائل به معنای مشارکت در آیه مورد بحث می‌باشد نیز مطرح نموده است (کاشانی، ۱۴۲۳: ۵۰۵/۲).

طبرسی در مورد معنای کاربردی فعل مورد بحث نظر ابن منظور را دارد وی "قاسمهما" را به معنای "حَلَفَ لَهْمَا" گرفته است. (طبرسی، ۱۴۰۸: ۶۲۷/۴)

علامه جوادی آملی معتقد است جمله "قاسمهما" مفید معنای ثلاثی مجرد تأکید و مبالغه در قسم یک جانبه است نه دو جانبه زیرا آدم و حواً برای شیطان سوگند یاد نکردند بلکه شیطان با قسمهای شدید و تأکید چهارگانه، "جمله اسمیه"، "انی"، "لام در "لکما" و "لام در «لَمِنِ الناصحین» سوگند خورد که برای آنان از خیرخواهان است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۲۸۹/۲۸).

د: معنای کاربردی باب افتعال در قرآن کریم

باب افتعال ۹۵۰ بار از ۹۸ ماده در قرآن کریم بکار رفته است. معنای فراگیر و غالبی این باب، مطاوعه (اثرپذیری) می‌باشد علاوه بر این متناسب با مقتضای حال در معنای «مشارکت، طلب، کوشش و مبالغه در معنای فعل، اتخاذ (اختیار) تعدیه و مفید معنای ثلاثی مجرد» نیز بکار می‌رود. اینک دو نمونه از مصداق باب افتعال در قرآن کریم از نظر معنای کاربردی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

"و قالوا أساطير الأولين اکتبها فهی تملی علیه بکره و اصیلاً" ۵ فرقان

شاهد مثال در آیه یاد شده فعل "اکتبتها" صیغه اول ماضی از باب افتعال و از ریشه "ک-ت-ب" بوده و تنها یک بار در قرآن کریم بکار رفته است.

راغب اصفهانی "اكتَبَ" را به معنای "اِخْتَلَقَ" یعنی "جعل کرد" گرفته است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۴۴۳) ابن منظور نخست "اكتَبَ فلانٌ فلاناً" را به معنای «سأله أن يكتب له كتاباً في حاجة» گرفته و آن را به معنای "طلب" دانسته است سپس با ذکر آیه مورد بحث، فعل "اكتَبَ" را در آیه پنجم از سوره مبارکه فرقان، مترادف با "اِسْتَكْتَبَ" و به معنای "طلب" قلمداد نموده است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۲۲/۱۲).

زمخشری در کشف "اكتَبها" را به معنای «كتبها لنفسه و اَحَدَهَا» مفید معنای "اتخاذ و اختیار" گرفته است کاشانی در زبده التفاسیر هر دو معنا را (اتخاذ و طلب) ذیل آیه مورد بحث برای فعل "اكتَبها" آورده است (کاشانی، ۱۴۲۳: ۵۴۹/۴) علامه طباطبائی با استدلال به امی بودن پیامبر اکرم (ص) نسبت کتابت و نگارش را به آن حضرت از باب مجاز مرسل دانسته، با استناد به ذیل آیه «فهی تُملی علیه بکره و اصیلاً» معتقد است اگر خود پیامبر نویسنده بود دیگر املاء معنا نداشت استدلال علامه حکایت از آن دارد که وی "اكتَب" را در آیه مورد بحث متضمن معنای "طلب" می‌داند همانطور که وی این رویکرد را به برخی از مفسران نسبت داده است (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۶/۱۵) طبرسی در مجمع البیان با آوردن دو فعل "انتسخ" و "استکتب" هر دو معنا (اتخاذ و طلب) را برای فعل مورد بحث یاد آور شده است البته وی معنای "طلب" را با عنوان "قیل" آورده است (طبرسی، ۱۴۰۸: ۲۵۲/۷).

فیض کاشانی در صافی برخلاف زمخشری که "اكتَبها" را به "كتبها لنفسه" معنا نمود، وی فعل یاد شده را به معنای "كتبها بنفسه" گرفته است (فیض کاشانی، بی تا، ۵/۴) شایان ذکر است لازمه نظر فیض کاشانی آن است که پیامبر (ص) شهرت به نگارش داشته باشد و این از نظر تاریخی درست نیست زیرا در سیره پیامبر (ص) نوشتن گزارش نشده است مضافاً به اینکه با ذیل آیه «فهی تُملی علیه ...» سازگاری ندارد.

"و ان طائفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا" حجرات ۹

شاهد مثال در آیه فوق الاشاره فعل "اقتتلوا" صیغه سوم ماضی از باب افتعال و از ریشه "قت، ت، ل" می‌باشد. از نظر فراوانی چهار بار ماده یاد شده در قالب ماضی و مضارع در قرآن کریم در باب افتعال بکار رفته است ابن فارس ماده "قت، ت، ل" را دال بر اذلال و اماته دانسته،

معتقد است هرگاه قتل ناشی از عشق و جن زدگی باشد از آن به "اقتتال" تعبیر می‌شود آنگاه به بیت زیر از ذوالرّمه استشهاد می‌کند:

«اِذَا مَا امْرُؤٌ حَا وَكُنَّ اَنْ يَفْتَتِلَنَّهُ بِلَا اِحْنَةٍ بَيْنَ النُّفُوسِ وَ لَا دَخَلٍ»

یعنی: "هرگاه آن زنان یا گروه جن بکوشند که فردی بی گناه را به قتل رسانند... " (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۳۸۵/۲) شایان ذکر است ابن فارس درباره فعل "اقتتل" به مطلب دیگری نپرداخته است. راغب اصفهانی پس از تأیید دیدگاه ابن فارس، "اقتتل" را مفید معنای "مشارکت" قلمداد نموده است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۱۰).^{۴۱۰}

ابن منظور نیز در مورد کاربرد فعل "اقتتل" پیرو دیدگاه ابن فارس می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۵/۱۱) قاطبه مفسران از جمله ابن عاشور در التحریر و التنویر (۲۳۸/۲۶) ابو حیان اندلسی در البحر المحيط (۲۸۳/۱۸) آلوسی در روح المعانی (۳۱۷/۱۹) رشید رضا در المنار (۱۷۶/۹) قمی در کنز الدقائق (۳۳۱/۱۲)، کاشانی در زبده التفاسیر (۴۲۳/۶) طباطبائی در المیزان (۴۹۷/۱۸) معتقدند اقتتل در آیه مورد بحث در معنای "تقاتل" مفید مشارکت است. افعالی مانند "استبقا الباب" ۲۵ یوسف، «اختصموا فی ربهم» ۱۹ حج "و التقی الجمعان" ۱۵۵ آل عمران نیز به معنای "مشارکت" می‌باشند.

هـ معانی کاربردی باب تفعّل در قرآن کریم

باب تفعّل ۴۲۲ بار از ۸۸ ماده در قرآن کریم بکار رفته است معنای کاربردی فراگیر این باب، مطاوعه باب تفعیل است لیکن متناسب با مقتضای حال در معنای دیگری مانند «تدریج، تکلف، تجنّب، طلب، اتخاذ، تلبّس، انتساب، شکایت، ضد معنای ثلاثی مجرد و به معنای ثلاثی مجرد نیز بکار می‌رود.» اکنون دو نمونه از افعال قرآنی این باب از نظر معنای کاربردی مورد بررسی قرار می‌گیرد

«يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» ۱۷ ابراهیم

شاهد مثال در آیه یاد شده، فعل "يَتَجَرَّعُهُ" صیغه اول مضارع از باب تفعّل و از ریشه "ج"، ر، ع" بوده و تنها یک بار در قرآن کریم بکار رفته است. پیش‌تر گفته شد کاربرد غالبی این باب مطاوعه باب تفعیل است از این رو امام علی (ع) در خطبه ۲۷ نهج البلاغه خطاب به مردم کوفه

فرمود: «و جَرَعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا» یعنی: «شیرنگ اندوه را جرعه جرعه در کام من ریختید» (آیتی، ۱۳۷۸: ۸۳) همچنین آن حضرت در خطبه ۱۹۲ درباره رسول خدا فرمود: «و تَجَرَّعَ فِيهِ كُلُّ عُصَّةٍ» یعنی: «در مسیر رضایت الهی هر غصه‌ای را جرعه جرعه فرو برد» (همان، ۱۳۷۵: ۶۵) ابن فارس در مقایسه اللغه تنها به بحث در مورد شکل ثلاثی فعل تَجَرَّعَ اکتفاء نموده است لیکن راغب اصفهانی "تَجَرَّعَهُ" را به "تَكَلَّفَ جَرَعَهُ" یعنی "در نوشیدن آن به زحمت افتاد" معنا نموده، فعل مورد بحث را مفید "تکلف" دانسته است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۹۶) ابن منظور، "تَجَرَّعَ" را به معنای "بلع" گرفته و آن را مفید جرعه جرعه نوشیده دانسته است. البته وی با شتاب نوشیدن را نیز برای این فعل آورده است (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۲۵۳/۲۰) ابوحیان اندلسی در تفسیر البحر المحیط فعل مورد بحث را مفید معنای "تکلف" دانسته است (غزناطی اندلسی، ۱۴۲۰: ۶/۴۲۰) نویسنده تفسیر اطیب البیان فی تفسیر الفرقان با استدلال به این مطلب که باب تفعیل مطاوعه ی باب تفعیل است و باب تفعیل مفید معنای تدریج می‌باشد فعل مورد بحث را متضمن معنای "تدریج" دانسته است (طیب، ۱۳۷۸: ۳۷۲/۷) زمخشری در کشاف (۵۶۶/۲)، کاشانی در زبده التفاسیر (۴۷۴/۳) فعل "يَتَجَرَّعُ" را در آیه یاد شده مفید معنای "تکلف" دانسته‌اند. برخی دیگر از مفسران از جمله طبرسی در مجمع البیان (۴۷۴/۵)، طباطبایی در المیزان (۵۰/۱۲) و شبر در تفسیر شبر (۲۵۷) فعل یاد شده را متضمن معنای تدریج شمرده‌اند.

«و مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدَ بِهِ نَافِلَةً لَكَ» ۷۹ اسراء

شاهد مثال در آیه فوق‌الشاره فعل "تَهَجَّدَ" صیغه اول امر حاضر از باب تفعیل و از ریشه "ه ج د" بوده و تنها یک بار در قرآن کریم بکار رفته است.

اسماعیل بن حماد جوهری در الصحاح، "هَجَدَ" را از واژگان اضداد دانسته و به معنای خواب و بیداری گرفته است وی "هَجَدَ و تَهَجَّدَ" را به یک معنا و مترادف با "نام" و "سَهْر" گرفته است. (جوهری، ۱۴۰۷: ۱۰/۱۵۲) لیکن محمد بن احمد ازهری در تهذیب اللغه، معتقد است "هَجَدَ" و "هاجد" برای خواب و خوابیده شهرت استعمال دارد و متهجَّد را کسی می‌داند که برای نماز خواب را ترک می‌کند (ازهری، ۱۴۲۱: ۶/۲۱۸) بر اساس دیدگاه جوهری "تَهَجَّدَ" در آیه مورد بحث از نظر کاربردی متضمن معنای ضد ثلاثی مجرد و با توجه به دیدگاه

ازهری فعل یاد شده از نظر کاربردی در معنای "تَجَنَّب" بکار رفته است ابن فارس از نظر زبان شناسی "هـ ج، د" را دالّ بر رکورد در مکان دانسته، "هَجَدَ" را به معنای "نام" و "متهجّد" را بر کسی که نماز شب می‌خواند، اطلاق می‌کند. وی با مثال "آثم" یعنی "گناهکار" و "مُتَأَثِم" یعنی "بی گناه" معتقد است که فعل "تَهَجَّد" متضمن معنای ضد ثلاثی مجرد است (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۵۹۹/۲) راغب اصفهانی نیز "هُجُود" را به معنای "خواب" و "تَهَجَّد" را از نظر کاربردی ضد معنای ثلاثی مجرد گرفته است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۵۶۱) مفسرانی مانند زمخشری در کشاف (۶۸۷/۲) کاشانی در زبده التفاسیر (۶۲/۴) طبرسی در مجمع البیان (۶۷۰/۵) علامه طباطبائی در المیزان (۲۹۲/۱۳) فعل "تَهَجَّد" را در آیه ۷۹ اسراء متضمن معنای ضد ثلاثی مجرد دانسته‌اند و مفسرانی مانند صدیق حسن خان در تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن (۴۳۸/۷) و قونوی در حاشیه بر تفسیر بیضاوی (۵۷۰/۱۱) فعل "تَهَجَّد" را در آیه مورد بحث از نظر کاربردی مفید معنای "تَجَنَّب" می‌دانند. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت دو معنای مطرح شده در مورد فعل "تَهَجَّد" قابل جمع می‌باشد.

و: معانی کاربردی باب تفاعل در قرآن کریم

باب تفاعل ۱۰۵ بار از ۳۹ ماده قرآن کریم بکار رفته است معنای کاربردی فراگیر این باب، مشارکت است لیکن متناسب با مقتضای حال در معنای دیگری مانند «تظاهر، مطاوعه، به معنای باب افعال و تدریج» نیز بکار می‌رود. اکنون دو نمونه از افعال قرآنی این باب از نظر کاربردی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«يا ايها الذين آمنوا مالكم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اناقلتم الى الارض» ۳۸ توبه

شاهد مثال در آیه فوق اشاره فعل "اناقلتم" صیغه نهم ماضی از باب تفاعل و از ریشه «ث، ق، ل» بوده و تنها یک بار در قرآن کریم بکار رفته است. همزه موجود پس از ابدال "تاء" باب تفاعل به "تاء" به دلیل قرب در مخرج و ادغام متمثلین، جهت رفع التقاء ساکنین در آغاز فعل قرار گرفت. ابن فارس در ماده "ثقل" کمترین درنگ علمی را داشته، درباره فعل مورد بحث سخنی به میان نیاورده است. راغب اصفهانی در مورد کاربرد دو مفهوم سنگین و سبک بحثی خارج از موضوع این مقاله به میان آورده و فعل "اناقلتم" را به عنوان شاهد مثال ذکر نموده

است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸: ۸۵). ابن منظور در لسان العرب، علّت تعدیه "تَنَاقَلَ" را به "الی" در آیه مورد بحث، وجود مفهوم و معنای تمایل در آن دانسته است وی "تَنَاقَلَ" را به معنای کندی حاصل از سختی در حرکت و گام نهادن قلمداد نموده، با مثال «لَأَطَّأَنَّهُ وَطَأُ الْمُتَنَاقِلِ» از مفهوم کندی و سستی موجود در فعل "تَنَاقَلَ" دفاع نموده است (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۱۱۴/۲) علامه طباطبائی نیز نظر ابن منظور را داشته، علت سستی جهاد گریزان را تمایل به دنیا می‌داند (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۴۳۱/۹) علامه سید محمد حسین فضل الله در تفسیر "من وحی القرآن"، تحوّل واژه را از "تَنَاقَلَ" به "اِثَاقَلَ" جهت اظهار عدم تمایل شدید روحی به حضور در جهاد دانسته است (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۱۰/۱۱) با دقت در نظر سید محمد حسین فضل الله، استنباط می‌شود فعل "اِثَاقَلْتُمْ" در آیه یاد شد متضمن معنای سستی و کندی می‌باشد. ابن عاشور نیز در تفسیر التحرير و التنویر با عبارت «و هو مُسْتَعْمَلٌ هُنَا فِي الْبُطْءِ» فعل مورد بحث را متضمن معنای کندی و سستی گرفته است وی در ادامه می‌گوید: «فعل اِثَاقَلْتُمْ تعریض به این نکته دارد که سستی آنان از ناتوانی‌شان نبوده بلکه نتیجه تعلق به دنیا است» (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۹۶/۱۰) از آنچه ابن عاشور در پایان مطالبش آورده است می‌توان گفت فعل «اِثَاقَلْتُمْ اِلَى الْاَرْضِ» در آیه ی مورد بحث مفید معنای "تمارض" است. زمخشری در کشف فعل "اِثَاقَلْتُمْ" را در آیه یاد شده مترادف با «تَبَاطَأْتُمْ وَ تَقَاعَسْتُمْ» و مفید معنای سستی و کندی دانسته است (زمخشری، ۱۴۰۸: ۲۷۱/۲).

ز: معانی کاربردی باب استفعال در قرآن کریم

باب استفعال در قرآن کریم ۳۶۷ بار از ۷۱ ماده بکار رفته است معنای فراگیر این باب "طلب" است معانی دیگر این باب بر اساس استقراء اندیشمندان دانش صرف عبارت است از: «مطّوعه ی باب افعال، تعدیه، انتقال و تحوّل، قرار دادن مادّة فعل برای مفعول و به معنای ثلاثی مجرد» که برخی از آن در قرآن کریم بکاررفته است. اینک دو نمونه از افعال قرآنی این باب از نظر معانی کاربردی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«... فاستَغَلَّظَ فَاَسْتَوَى عَلٰی سَوْقِهِ ...» ۲۹ فتح

شاهد مثال در آیه فوق الاشاره، فعل "استغَلَّظَ" صیغه اوّل ماضی از باب استفعال و از ریشه "غ، ل، ظ" می‌باشد. فعل یاد شده تنها یک بار در قرآن کریم بکار رفته است. ابن فارس در مورد ماده "غ، ل، ظ" و مشتقات اسمی و فعلی آن، سخنی به میان نیاورده است. راغب اصفهانی "غَلَّظَهُ" را ضد "رَفَّهَهُ" و کاربرد اصلی و ذاتی آن را در امور فیزیکی دانسته، استعمال آن را در امور غیر مادی از باب استعاره برشمرده است. وی با مثال «استغَلَّظَ: تَهَيَّأَ لِذَلِكَ» فعل مورد بحث را متضمن معنای آمادگی برای غلظت و خشونت و درشتی قلمداد نموده است. ابن منظور «غَلَّظَ يَغَلِّظُ غَلْظًا» مترادف «صار غليظًا» و «استغَلَّظَ» را نیز هم معنا با آن دانسته است و «غَلَّظَتِ السُّنْبُلَةُ» و «استغَلَّظَ النَّبَاتُ وَ الشَّجَرُ» را مترادف با «صار غليظًا» بر شمرده و به آیه مورد بحث استشهاد نموده است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۰۲/۱۰).

اسماعیل حقی بُروسوی در تفسیر روح البیان "استغَلَّظَ" را مترادف با «صار غليظًا بعد ماكان دقيقًا» دانسته و از نظر معنای کاربردی آن را همانند «استَحَجَرَ الطِّينَ» متضمن معنای "تحول" بر شمرده است (حقی بُروسوی، بی تا: ۵۹/۹) شیخ طوسی در تبیان (۳۳۷/۹)، بیضاوی در انوار التنزیل (۱۳۳/۵)، آلوسی در روح المعانی (۲۸۰/۱۳)، طبرسی در مجمع البیان (۱۹۲/۹)، زمخشری در کشاف (۳۴۸/۴) فخر رازی در تفسیر کبیر (۲۱۵/۲۶) فعل مورد بحث را از نظر کاربردی متضمن معنای صیرورت و تحول دانسته‌اند. ابن عاشور در التحرير و التنوير فعل مورد بحث را متضمن تأکید و مبالغه در غلظت قلمداد نموده است (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۷۶/۲۶).

«فَلَمَّا اسْتِيَأْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا» ۸۰ يوسف

شاهد مثال در آیه یاد شده فعل «استيأسُوا» صیغه سوم ماضی از باب استفعال و از ریشه "ی، ع، س" بوده و در مجموع دو بار در قرآن کریم بکار رفته است. ابن فارس در مقاییس اللغة بحثی از فعل "استيأس" به میان نیاورده، تنها به دو وجهی بودن فعل "يأس" در ثلاثی مجرد از نظر معنی اشاره نموده است و معنای نخست را نا امیدي و معنای دوم را علم و آگاهی گرفته و فعل "أفلم ييأس" را در آیه ۳۱ سوره مبارکه رعد برای معنای دوم به عنوان شاهد یاد آور شده است (ابن فارس، ۲۰۰۸: ۶۵۰/۲) راغب اصفهانی "استيأس" را هم معنا با شکل ثلاثی مجرد "يئس" گرفته است (الراغب الاصفهانی، ۱۴۲۸، ۵۷۷) زمخشری در کشاف

"استیأسوا" را هم معنا با شکل ثلاثی مجرد و مفید مبالغه دانسته است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۹۴/۲) ابوحیان فعل مورد بحث را از نظر کاربردی هم معنا با "یئس" در ثلاثی مجرد محسوب نموده و به گونه‌ای دیدگاه زمخشری را تخطئه نموده است. (غرناطی اندلسی، ۱۴۲۰: ۲۹۹/۶). ابن عاشور در التحریر و التنویر (۱۰۵/۱۲)، بیضاوی در انوار التنزیل (۱۷۳/۳)، کاشانی در زبده التفاسیر (۴۰۰/۳)، طبرسی در مجمع البیان (۳۹۰/۵)، قمی در کنزالدقائق (۳۵۳/۶)، قرطبی در الجامع لاحکام القرآن (۲۴۱/۹) و آلوسی در روح المعانی (۲۷۳/۸) فعل "استیأسوا" را در آیه مورد بحث به معنای "یئسوا" هم معنا با شکل ثلاثی مجرد گرفته‌اند.

شایان ذکر است با توجه به اصل کلی "زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی" می‌توان گفت دیدگاه زمخشری که فعل مورد بحث را در معنای ثلاثی مجرد و مفید مبالغه دانسته است با واقعیت و مقتضای حال آیه تناسب بیشتری دارد. زیرا در غیر این صورت وجود "الف، سین، تاء" به عنوان حروف زائد در آغاز فعل حشو خواهد بود و این با بلاغت قرآن کریم سازگاری ندارد.

دستاوردهای پژوهش

قرآن کریم در مقام نزول به عالم طبیعت به اقتضای زبان نخستین مخاطبان، به زبان عربی مبین نازل شده، برخوردار از همه مختصات ادبیات بشری می‌باشد. یکی از آن مختصات که به نوعی ویژه زبان عربی است، امکان توسعه معنای افعال مجرد از طریق انتقال به ابواب مزید است این مقوله کارکرد قابل توجهی در قرآن دارد. از این رو مأموریت این مقاله، کاوش نظری و توصیفی پیرامون معانی کاربردی افعال مزید در قرآن مجید بوده، دستاوردهای زیر را در پی داشته است.

از نظر کمی بیش از هفت هزار صیغه از افعال مزید (اشتقاق یافته از ۸۰۰ ماده) در قرآن کریم بکار رفته است. این رقم تقریباً معادل یکدهم از مجموع واژگان قرآن کریم بوده، رقمی معتنی به می‌باشد.

افعال یاد شده، در ابواب مشهور از ثلاثی و رباعی مزید، استعمال شده، باب‌های افعال و تفعیل از بیشترین فراوانی برخوردار می‌باشند.

به لحاظ کاربردی، افعال یاد شده، بیشتر در معانی غالبی، مشهور و اصلی خود بکار رفته‌اند.

دیدگاه‌های زبان‌شناسان و مفسران درباره معانی کاربردی افعال مزید در یک راستا بوده، تفاوت قابل ملاحظه‌ای مشاهده نشده است.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آسه، جواد. (۱۳۹۲). نقش علم نحو در تفسیر قرآن کریم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۳. آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵). روح المعانی فی التفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۴. ابن اثیر، مبارک بن محمد. (۱۳۹۹). النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، المكتبة العلمیه، بیروت.
۵. ابن عاشور، محمد طاهر. (بی تا). التحریر و التنویر، بی جا.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۲۳). تفسیر القرآن العظیم، در الطیبه للنشر و التوزیع، بیروت.
۷. ابن فارس، احمد بن ذکریا. (۱۳۹۹). مقایس اللغه، دارالفکر، بیروت.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). لسان العرب، دار صادر، بیروت.
۹. ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱). تهذیب اللغه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۰. استرابادی، رضی الدین محمد بن الحسن. (۱۹۷۵). شرح شافیه ابن حاجب، دار الکتب العلمیه، بیروت.
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (بی تا). انوار التنزیل و اسرار التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۴). تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، مرکز نشر اسراء، قم.
۱۳. جوهری، ابونصر اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷). الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، دار العلم للملایین، بیروت.
۱۴. الحسینی الشیرازی، السید محمد. (۱۴۰۰). تفسیر تقریب القرآن الی الاذهان، مؤسسه الوفاء، بیروت.
۱۵. الحقی البروسوی، ابوالفداء اسماعیل. (بی تا). تفسیر روح البیان، دار الفکر، بیروت.
۱۶. الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم الحسن بن محمد. (۱۴۲۸). المفردات فی غریب القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۷. رجبی، محمود. (۱۳۸۳). روش تفسیر قرآن، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، قم.

- ٦٢ مجله زبان و ادبیات عربی (مجله ادبیات و علوم انسانی سابق) شماره هجدهم
١٨. رشید رضا، محمد بن علی. (١٩٩٠). تفسیر المنار، هیئۀ المصریۀ العامۀ للکتاب، قاهره.
١٩. رضی، شریف. (١٣٧٨). نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
٢٠. زرکشئی، محمد بن عبدالله. (١٣٧٦). البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیہ، بیروت.
٢١. زمخشری، محمود بن عمر. (١٤٠٧). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دارالکتاب العربی، بیروت.
٢٢. السمین الحلبي، احمد بن یوسف. (١٤١٦). الدر المصون فی علم الکتاب المکنون، دار القلم، دمشق.
٢٣. سیوطی، عبدالرحمن جلال الدین. (١٣٦٣). الاتقان فی علوم القرآن، منشورات الرضی، قم.
٢٤. شبیر، عبدالله. (١٤١٩). تفسیر القرآن الکریم، دار البلاغۀ، بیروت.
٢٥. صدیق، ابوالطیب محمد. (١٤١٢). فتح البیان فی مقاصد القرآن، المکتبۀ العصریۀ للطباعۀ والنشر، بیروت.
٢٦. طباطبائی، سید محمد حسین. (١٤١٧). المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، قم.
٢٧. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن. (١٤٠٨). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت.
٢٨. طریحی، فخرالدین. (١٤٠٣). مجمع البحرین، تحقیق احمد الحسینی، مؤسسۀ الوفاء، بیروت.
٢٩. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
٣٠. طیب، سید عبدالحسین. (١٣٧٨). اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران.
٣١. غرناطی اندلسی، ابوحيان. (١٤٢٠). البحر المحیط فی التفسیر، دار الفکر، بیروت.
٣٢. الفخرالرازی، محمد بن عمر الفخر. (١٤٠٥). التفسیر الکبیر، دار الفکر، بیروت.
٣٣. فضل الله، سید محمد حسین. (١٤١٩). تفسیر من وحی القرآن، دار الملائک، بیروت.
٣٤. الفیض الکاشانی، محسن. (١٤٠٢). تفسیر الصافی، دار المرتضی للنشر، قم.
٣٥. قرشی، سید علی اکبر. (١٣٥٤). قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیہ، تهران.
٣٦. قمی مشهدی، میرزا محمد. (١٤١٠). کنز الدقائق، مؤسسۀ النشر الاسلامی، قم.
٣٧. کاشانی، مولی فتح الله ابن شکرالله. (١٤٢٣). زبدۀ التفاسیر، مؤسسۀ المعارف الاسلامیہ، قم.
٣٨. معرفت، محمد هادی. (١٤٢٨). التمهید فی علوم القرآن، مؤسسۀ التمهید، قم.

۳۹. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد. (۱۴۱۶). غرائب القرآن و رغائب الفرقان، دار الكتب العلمیة، بیروت.

الدكتور علي أوسط خانجاني^١ (أستاذ مساعد في جامعة آزاد الإسلامية فرع جالوس، جالوس، إيران)

دراسة المعاني التطبيقية للأفعال المزيدة في القرآن الكريم (نموذجاً)

الملخص

إن القرآن الكريم من حيث نزوله من العلم الإلهي إلى العالم الطبيعي وحسب اقتضاء المخاطبين الأوائل، نزل متبلورا في صياغة اللغة العربية، وهي تتمتع بجميع الخصائص والتقنيات للآداب الإنسانية. إحدى هذه الخصائص والتي تختص باللغة العربية وتعد من ميزات، هي تولد المعاني الجديدة للأفعال المجردة وتوسيعها عبر نقلها إلى الأبواب المزيدة. وقد انفردت الأفعال المزيدة المستعملة بعشر جميع الألفاظ الواردة في القرآن الكريم ولها دور بارز ومؤثر في أداء المعاني وإبلاغ الرسالة إلى المخاطبين. هذه المقالة تحت عنوان «دراسة المعاني التطبيقية للأفعال المزيدة في القرآن الكريم» بحث نظري وقد أجابت عن السؤال التالي مستخدمة المنهجين التحليلي والوصفي، والسؤال: «ما هو دور الأفعال المزيدة من حيث المعاني التطبيقية في القرآن الكريم؟» وقد توصل الباحث من منطلق تحليل المعلومات إلى النتائج التالية: أولا: الأفعال التي تم البحث عنها قد استعملت في أكثر الأحيان في المعاني المشهورة وقلما استعملت في المعاني غير المشهورة. ثانيا: إن الأفعال المزيدة في القرآن الكريم قد استعملت في المعاني المشهورة فقط وبأبواب الإفعال والتفعيل قد استعملتا بكثرة مقارنة بالأبواب الأخرى.

الكلمات الرئيسية: القرآن، الأبواب المزيدة، المعاني التطبيقية.

1. khanjani@iauc.ac.ir